1. **طبيعت در تحت قانون عموميست**

**هو اللّه**

طبيعت کيفيّتی است و يا حقيقتی است که بظاهر حيات و ممات و بعبارةٍ اخری ترکيب و تحليل کافّه اشياء راجع باوست . و اين طبيعت در تحت انتظامات صحيحه و قوانين متينه و ترتيبات کامله و هندسه بالغه است که ابداً از او تجاوز نميکند بدرجه ای که اگر بنظر دقيق و بصر حديد ملاحظه کنی ذرّات غير مرئيّه از کائنات تا اعظم کرات جسيمه عالمِ وجود مثل کره شمس و يا سائر نجوم عظيمه و اجسام نورانيّه چه از جهت ترتيب و چه از جهت ترکيب و خواه از جهت هيأت و خواه از جهت حرکت در نهايت درجه انتظام است . و می بينی که جميع در تحت يک قانون کلّی است که ابداً از او تجاوز نميکند و چون بخود طبيعت نظر ميکنی می بينی که استشعار و اراده ندارد . مثلاً آتش طبيعتش سوختن است بدون اراده و شعور ميسوزاند و آب در طبيعتش جريانست و بدون اراده و شعور جاری ميشود و آفتاب در طبيعتش ضياست و بدون اراده و شعور ميتابد و بخار در طبيعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود مينمايد . پس معلوم شد که جميع کائنات حرکات طبيعيشان حرکات مجبوره است و هيچ يک متحرّک باراده نيست مگر حيوان و بالأخصّ انسان . و انسان مقاومت و مخالفت طبيعت تواند زيرا کشف طبايع اشياء را کرده و بواسطه کشف طبايع اشياء بر نفس طبيعت حکم ميکند و اين همه صنايع را که اختراع کرده بسبب کشف طبايع اشياست . مثلاً تلغراف اختراع کرده که بشرق و غرب کار ميکند پس معلوم شد که انسان بر طبيعت حاکم است . حال چنين انتظامی و چنين ترتيبی و چنين قواعدی که در وجود مشاهده ميکنی ميشود گفت که اين از تأثيرات طبيعت است با وجود اين که شعور ندارد و ادراک هم ندارد ؟ پس معلوم شد که اين طبيعتی که ادراک و شعور ندارد او در قبضه حقّ قدير است که او مدبّر عالم طبيعت است بهر نوعی که ميخواهد از طبيعت ظاهر ميکند . از جمله اموری که در عالم وجود حادث ميشود و از مقتضيات طبيعت است گويند وجود انسانيست در اينصورت انسان فرع است و طبيعت اصل . ميشود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع باشد و در اصل نه ؟ پس معلوم شد که طبيعت من حيث ذاته در قبضه قدرت حقّ است و آن حيّ قدير است که طبيعت را در تحت نظامات و قوانين حقيقی گرفته و حاکم بر اوست.